

www.csr.ir

چیستی و چرایی

نظامی گری در پاکستان

دکتر محمدعلی بصیری

چکیده

کشور پاکستان پس از استقلال در سال ۱۹۴۷ بوده و نیز نظریه «دیکتاتوری توسعه» گزینش نظامیان در هر سه دوره حاکمیت آنان در این کشور بوده است. از لحاظ عملی علل مختلف در سه سطح:

۱- داخلی، یعنی علل تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

۲- منطقه‌ای، یعنی قدرت منطقه‌ای شدن پاکستان، مسئله کشمیر و جنگ افغانستان

۳- علل بین‌المللی، نقش آمریکا، شوروی سابق و چین کمونیست، در تشدید نظامی گری پاکستان باعث شکل‌گیری این پدیده در کشور بوده است، با اذعان به این که علت‌العلل این پدیده ریشه در اختلافات آشتی‌ناپذیر دو ایدئولوژی اسلام و هندوئیسم دارد. یعنی این

کشور پاکستان پس از استقلال در سال ۱۹۴۷ تاکنون شاهد سه دوره حاکمیت نظامیان بوده است به گونه‌ای که نظامیان با حداقل مقاومت مردمی و سیاستمداران، قدرت را قبضه و نهادهای دموکراسی را تعطیل نموده‌اند. به عبارت دیگر نظامی گری برای مردم پاکستان به صورت یک عادت سیاسی پذیرفته شده است. اولین کودتا در سال ۱۹۵۸ توسط ژنرال ایوب خان و دومین آن در سال ۱۹۷۷ توسط ژنرال ضیاءالحق و کودتای سوم در سال ۱۹۹۹ توسط ژنرال پرویز مشرف انجام پذیرفته است.

در این مقاله تلاش شده ضمن کنکاش نظری-عملی، بیان شود که از لحاظ نظری چهار فرضیه شرقی گری، نهضت‌گرا، جامعه‌شناسانه

نبود دمکراسی در سال ۱۹۸۸ به دنبال سانحه (طرح) سقوط هواپیما کشته شد. با کفالت رییس جمهوری توسط غلام اسحاق خان رییس مجلس سنا و انتخابات مجدد قدرت از نظامیان به سیاسیون منتقل شد. در سال ۱۹۹۹

مجدداً به دنبال بروز نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و تشدید بحران کشمیر ژنرال پرویز مشرف رییس ستاد ارتش پس از بازگشت از سریلانکا به دنبال مأموریت بحث پیرامون بحران کشمیر و ادعای توطئه سقوط هواپیمای او توسط نواز شریف (نخست‌وزیر وقت) سومین کودتای نظامی در تاریخ پاکستان انجام گرفت که تا امروز نظامیان با اعمال اختناق، انحلال پارلمان و... طرح اجرای اصلاحات سیاسی، اقتصادی بار دیگر حکومت مطلقه در پاکستان برپا نموده‌اند.

در این مقاله سعی بر این است که علل و ریشه‌های کودتاها و دخالت‌های نظامیان در سیاست را در پاکستان مورد بررسی قرار دهیم. عمده علل این دخالت‌ها مربوط به علل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است که هر کدام به صورت مجزا مورد بررسی قرار خواهد گرفت. قبل از ورود به این مباحث لازم است ابتدا مفاهیمی از قبیل دخالت نظامیان در سیاست، فرضیه‌ها و نظریه‌های نظامی‌گری مورد توجه قرار گیرد و در مورد پاکستان به مصادیق نظری نیز اشاره شود.

دخالت نظامیان در سیاست

مهم‌ترین وظیفه قانونی و سنتی ارتش به عنوان یک نهاد اجتماعی در تمام نظام‌های سیاسی

دو دین دومنشای جداگانه آسمانی و زمینی داشته که یکدیگر را طرد و غیرقابل قبول می‌دانند به گونه‌ای که تجلی این تضاد همچنان در داخل هند و بحران کشمیر ادامه یافته است.

مقدمه

پاکستان از زمان استقلال در سال ۱۹۴۷ تاکنون شاهد سه دوره حاکمیت نظامیان بوده و مردم این کشور به چنین روندی عادت نموده‌اند. اولین کودتای نظامیان پس از استقلال این کشور از هند، به دنبال بروز ناآرامی‌های سیاسی مذهبی و نابسامانی‌های اقتصادی، امنیتی و تهدیدات خارجی هند در سال ۱۹۵۸ توسط ژنرال ایوب خان، فرمانده نیروی زمینی، انجام پذیرفت. پس از کودتا مجالس قانونگذاری منحل، فعالیت احزاب سیاسی ممنوع و اسکندر میرزا رییس جمهور وقت مجبور به استعفا شد. نظامیان تا سال ۱۹۶۹ حکومت مطلقه ایجاد نمودند تا این که در این سال به دنبال تظاهرات و ناآرامی علیه نظامیان، انتخابات برگزار و بی‌نظیر بوتو رهبر حزب مردم به عنوان نخست‌وزیر انتخاب و حکومت نظامیان ملغی شد. پس از گذشت چند سال دوباره به دنبال نابسامانی اوضاع سیاسی، اقتصادی و امنیتی (داخل و خارج)، در سال ۱۹۷۷، دومین کودتا توسط ژنرال ضیاءالحق انجام گرفت. بوتو بازداشت، سپس آزاد و در نهایت اعدام شد. در سال ۱۹۸۵ با برگزاری انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری، ژنرال ضیاءالحق با رأی مردم به ریاست جمهوری برگزیده شد. وی به دلیل سرکوب‌های سیاسی، اختناق شدید و

الف - فرضیه شرقی‌گری: اساس این نگرش بر این است که مردم این کشورها به دلیل گذشته تاریخی که دارای سلسله‌های سلطنتی استبدادی بوده‌اند و تحولات زندگی مدرن، تغییرات کمی در این جوامع به بار آورده همچنان این مسئله را قبول دارند که برای ادامه حیات جامعه و دفاع از خود به حاکمیت قدرت مطلق نیاز دارند که این سمبل را در حکومت نظامیان می‌بینند.

ب - فرضیه نهضت‌گرا (رفرمیسم): نظامیان در این کشورها عمدتاً از طبقه متوسط هستند و می‌توانند نقش بورژوازی متوسط اروپایی را برای انقلاب علمی-صنعتی بازی کرده و توسعه این کشورها را عملی کنند.

ج - فرضیه جامعه‌شناسانه: پیدایش ملت‌های مختلف جهان سوم و کسب استقلال آنها با مبارزات نظامیان بوده‌است. به عبارت دیگر نظامیان ریشه کسب هویت ملی این جوامع بوده‌اند و بنابراین، انرژی و توان لازم نهادینه کردن ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این ملل را دارا هستند.

د - فرضیه مارکسیست‌ها: نوع مالکیت شرقی و انحصار ابزار تولید در این کشورها در اختیار طبقه نظامی بوده‌است. در این کشورها افرادی که مالکان عمده آب، زمین... بوده‌اند همیشه سیاست را در کنترل داشته‌اند. یکی از علل بروز جنگ کانال سوئز در مصر مالکیت نظامیان بر این کانال و اراضی اطراف آن بود.^(۳)

به طور کلی می‌توان چهار فرضیه فوق را به نحوی در نظامی‌گری پاکستان ملاحظه نمود. یعنی در هر سه کودتای این کشور فرضیه

دفاع از تمامیت ارضی، نظام سیاسی و مردم کشور است. بر اساس قوانین اساسی اکثر کشورها، انحصار داشتن اسلحه در اختیار ارتش بوده، و این نهاد از دخالت در سیاست منع شده‌است. انجام این نقش و وظیفه توسط ارتش در دولت‌های دمکراتیک بدون کمترین کاستی عمل می‌شود. اگر نظامیان در چنین دولت‌هایی در سیاست دخالت کنند از مجاری قانونی آن، به‌طور غیرمستقیم از طریق انتخابات، یعنی استفاده از حقوق شهروندی (بدون آثار منفی دخالت نظامیان در سیاست) وارد شده و نقش مثبت ایفا می‌نمایند. آنچه خلاف نقش اصلی ارتش عمل می‌شود مربوط به کشورهای غیر دمکراتیک (اکثر دول جهان سوم) می‌باشد. به دلیل کاستی‌ها در عملکرد اکثر نهاد‌های سیاسی و وجود بحران‌های سیاسی، اجتماعی و امنیتی ارتش، به صورت عادت، از وظیفه اصلی خود که حفظ وطن و نظام سیاسی آن است چرخش کرده و خود اقدام به سرنگونی دولت می‌کند و متصدی وظایف آن می‌شود. بدین ترتیب ارتش به‌طور مستقیم وارد سیاست شده و مرتکب عمل غیرقانونی و غیرتخصصی می‌شود که سرانجام این گونه نظام‌ها، بازداشتن کشور از توسعه همه‌جانبه و افزایش بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پس از حاکمیت نظامیان خواهد شد.^(۱)

فرضیه‌های نظامی‌گری در دول جهان سوم
قبول دیکتاتوری‌های نظامی توسط ملل جهان سوم از دیدگاه صاحب‌نظران علوم اجتماعی دارای فرضیه‌های متعدد است که عبارت‌اند از:

کند همیشه از قافله توسعه نسبت به غرب عقب خواهد بود. بنابراین باید راه میانه را توسط نظامیان مانند پل ارتباطی مستقیم با صنعت و تکنولوژی (نظامی-مدرن) غرب، برگزینند.

نظامیان تکنولوژی و صنعت مدرن را در دیگر زمینه‌ها به جوامع خود وارد می‌کنند. آنها معتقدند دول جهان سوم به دلیل فقدان نهادهای دمکراتیک لیبرالی، پارلمانی، احزاب و سندیکاها... تنها راه توسعه برایشان توسط «دیکتاتوری توسعه» عمل می‌شود (مدل‌های عمل شده در برزیل، کره جنوبی، مالزی، اندونزی، پاکستان و ترکیه...). پای معتقد است نظریه‌های توسعه دمکراتیک که بسیاری از صاحب‌نظران علوم سیاسی-اجتماعی غرب برای جهان سوم ارایه داده‌اند، غیر موفق و غیر عملی است. وی مدعی است بهترین راه نظریه دیکتاتوری توسعه اومی باشد.^(۳) ارتش مدرن‌ترین و مقتدرترین سازمان حکومتی انتقال توسعه از بالا به پایین برای جهان سوم است. مهم‌ترین نکته‌ای که پای بر آن تأکید دارد این است که امنیت روانی افسران منجر به ثبات سیاسی می‌شود و زمینه توسعه اقتصادی با همکاری مستمر با غرب (خصوصاً آمریکا) را فراهم کرده باعث انتقال نوسازی و صنعتی شدن می‌گردد. بنابراین افسران مطمئن‌ترین و جدی‌ترین افراد مذاکره، معامله و انتقال صنعت هستند. البته این نظریه‌ها در عمل ابطال و ناکارایی گسترده آن برای اکثر دول جهان سوم آشکار گردیده، زیرا که اجرای آن منجر به رشد تک‌بعدی شده و پس از آن جامعه را به بی‌ثباتی اجتماعی سیاسی سوق داده است. نمونه این دولت‌ها

شرقی‌گری، رفرمیسم، جامعه‌شناسانه و مارکسیستی در مورد نقش ژنرال‌های پر قدرت این کشور مشهود می‌باشد.

نظریه‌های نظامی‌گری توسعه

مبانی نظری دخالت نظامیان در سیاست جهت توسعه جهان سوم از دو گروه صاحب‌نظران غربی و شرقی نشئت می‌گیرد:

الف- صاحب‌نظران علوم اجتماعی آمریکا
عمده‌ترین نظریه پردازان غربی هستند. از جمله پای (L.W.Pye) و متأثرین از او مانند نورلینگر (E.A.Norlinger)، برژینسکی (Z.K.Berzezinski) و هانتینگتون (S.Hontington). آنها بر این اعتقادند که ارتش در جهان سوم بهترین نهاد مدرنیزه کردن، نوسازی و توسعه این دول است. برای مثال «پای» می‌گوید تمام کشورهای جهان سوم به دو جامعه سنت‌گرا و مدرن تقسیم می‌شوند. نظامیان طرفداران مدرنیسم و نوسازی جوامع خود می‌باشند و با تأکید بر ایدئولوژی ناسیونالیسم می‌توانند دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه ایجاد کنند. تأکید آنها در توسعه جهان سوم متمرکز بر تحولات اقتصادی-صنعتی می‌باشد تا تحولات اجتماعی-فرهنگی. بر اساس آمار و ارقام محققین غربی از این جوامع بوده که این گونه برای این کشورها نظریه پردازی کرده‌اند. تمرکز اصلی این نظریه‌ها بر این است که جوامع صنعتی غرب مانند انگلیس در طول دو قرن به دنبال تحولات اجتماعی بعد از آن تحولات صنعتی اقتصادی را نیز طی و مدرن شده‌اند. اگر جهان سوم بخواهد این مسیر طولانی را طی

مالزی، اندونزی، ترکیه و پاکستان می‌باشند که هر کدام جای بررسی مفصل دارد که از حوصله این بحث خارج است.^(۴)

ب- محققان علوم اجتماعی روسیه (شوروی سابق) از جمله مالیونوسکی (R.A.Mljanowski)، تیاکونوکف (S.I. Tjakunokov) و میرسکی (G.I.Mirskij) در مورد نقش ارتش و نظامیان در توسعه نظریاتی ارایه داده‌اند. این صاحب‌نظران مارکسیست مدعی هستند از آنجایی که طی مراحل توسعه تئوریک مارکس و انگلس برای رسیدن به سوسیالیسم (طی مراحل کمون اولیه - برده داری - فئودالیه - سرمایه داری - سوسیالیسم)، حتی برای دول اروپایی غربی و شرقی به طور یکسان و یکنواخت پیاده نشده است، به طریق اولی برای دول جهان سوم که دارای صدها مدل مراحل مختلف رشد اجتماعی-اقتصادی هستند نیز قابل اجرا نیست. بنابراین بهترین راه سریع توسعه و نوسازی آنها از طریق «انقلاب دمکراتیک» که به رشد غیرسرمایه داری معرفی می‌کند، می‌باشد.

از دهه ۱۹۷۰ به این طرف در اکثر نشست‌های احزاب کمونیست و سوسیالیست و کارگری جهان سوم اندیشمندان شوروی سابق به دول جهان سوم توصیه می‌کردند که با ایجاد «جبهه واحد ملی» متشکل از کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران و نظامیان میهن پرست می‌توان یک حرکت توسعه سریع کوتاه مدت را برای نیل به سوسیالیسم (توسعه کامل) طی نمود. میرسکی مدعی بود نظامیان میهن پرست در این اتحاد بایک حرکت براندازی (کودتا) قدرت سیاسی را در دست

گرفته و تشکیل حکومت ملی دمکراتیک می‌دهند. با ایجاد نظام اقتصادی تعاونی و دولتی انقلابی بر تمام بخش‌های رشد سرمایه داری خود مسلط شده و از یک طرف سلطه انحصارات امپریالیستی را محدود می‌کنند و از طرف دیگر سرمایه گذاری خصوصی را تحت کنترل درمی‌آورند. بدین ترتیب به تأمین منافع کارگران و زحمتکشان دست یافته و به مدل توسعه سریع سوسیالیسم ملحق می‌شوند.

میرسکی و همفکران او می‌گفتند «جبهه واحد ملی» متشکل از نیروهای مترقی را باید نظامیان رهبری نمایند. به همین دلیل شوروی سابق از رژیم‌های کودتایی جهان سوم مانند ناصر، حسن البکر، صدام حسین، اسد، قذافی، یمن و کره شمالی... به عنوان پیشقراولان عمده انقلاب و توسعه سوسیالیستی یاد می‌کرد. اگرچه بر این نظریه‌ها و اجرای آن نقدهای زیادی وارد شده - که از چارچوب این نوشتار خارج است - ولی اشاره به یک مورد آن برای نمونه خالی از فایده نیست. بررسی بی طرفانه این نظریه هانشان می‌دهد که در اکثر کشورهای فوق‌الذکر که این مدل توسعه را اجرا کرده‌اند، ارتش به عنوان ترمزکننده در پویش تأمین آزادی و حقوق واقعی مردم که مبنای توسعه همه جانبه است ایفای نقش کرده و توسعه‌های یک جانبه و غیرمتوازن که آبستن بحران‌های سیاسی اجتماعی است را به دنبال آورده است.^(۵) اگر درمبانی و علل نظری فوق‌الذکر دخالت نظامیان در سیاست تأمل نماییم، دخالت نظامیان پاکستان (به عنوان یک دولت جهان سوم) سه بار به طور مستقیم (غیر دمکراتیک) انجام گرفته

است. فرضیه این نوع دخالت همان‌گونه که اشاره شد از هر چهار فرضیه شرقی‌گری، نهضت‌گرا، جامعه‌شناسانه و حتی مارکسیستی قابل توجیه می‌باشد. از لحاظ مبنای نظری نیز مدل پاکستان بیشتر با نظریه غربی «دیکتاتوری توسعه» لوشن دلبیوپای منطبق است. در ادامه بحث با توجه به مسایل نظری مطرح شده، از لحاظ عملی و واقع‌بینی علل ملموس زمینه‌ساز این دخالت نیز در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌الملل مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۱- علل داخلی نظامی‌گری در پاکستان

علل مختلفی در سطح داخلی پاکستان از قبیل تاریخی، جغرافیایی، سیاسی اجتماعی و اقتصادی دست به دست هم داده، قبل و پس از استقلال پاکستان زمینه بروز نظامی‌گری در پاکستان را آماده کرده است که به طور مشروح می‌توان به آن پرداخت:

الف- علت تاریخی: شبه‌قاره هند قبل از گسترش اسلام در کنترل سلاطین هند و... قرار داشت، ولی پس از آمدن اسلام به این منطقه از قرن ۸ تا ۱۶ میلادی (۴ تا ۱۲ هجری شمسی) تحت سلطه سلاطین اسلامی قرار گرفت. تضاد فکری و رفتاری میان مسلمانان و هندوها همواره منجر به درگیری‌های مختلف شده است. در دوره سلطه انگلیس هندوها تبعیضات حقوقی-مدنی شدیدی علیه مسلمانان اعمال می‌نمودند، به حدی که مسلمانان از دستیابی به مناصب بالای اجتماعی و مکنت مالی محروم و به یک طبقه فقیر و سرکوب شده تبدیل شده بودند. در دوره مبارزه برای کسب استقلال هند

از انگلیس، حزب کنگره و پس از خروج مسلمانان از آن حزب مسلم لیگ به رهبری محمدعلی جناح تأسیس و مسلمانان خواهان جدایی از هند شدند. ابتدا حزب کنگره با این درخواست مخالفت نمود و سپس آن را پذیرفت. پس از استقلال هند از انگلیس، این کشور به سه منطقه هند، پاکستان غربی و شرقی تقسیم شد که برای جابجایی مسلمانان به سرزمین پاکستان و هندوها از دو منطقه پاکستان به داخل هند، دچار کشتارهای گسترده و فجیعی شدند به گونه‌ای که خشم و دشمنی آنها را علیه یکدیگر به صورت یک واقعیت تلخ تاریخی تا امروز برمی‌انگیزد (اگر چه در تشدید این اختلافات انگلیس در دوره مبارزات استقلال‌طلبی هندی تأثیر نبوده است) و زمینه بروز تشنج را همچنان در داخل هند میان مسلمانان و هندوها باقی گذاشته است. مسلمانان پاکستان با اتکاء به ارتش قوی و حمایت از نظامیان خود احساس آرامش و مقابله با خطر هندوئیسم (دشمن تاریخی مسلمانان هند) را در مرزهای خود با هند تنها راه حفظ امنیت فردی و ملی خود تلقی می‌نمایند. بی‌جهت نیست که در هر سه کودتای نظامی پاکستان مردم این کشور عکس‌العمل جدی و شدیدی در برابر دخالت‌های نظامیان در سیاست از خود نشان نداده و حتی در اکثر موارد به حمایت و تایید آن پرداخته‌اند.^(۶)

ولی اینکه چرا نظامی‌گری در پاکستان پدیده آمده و در هند ایجاد نشده باید گفت مسایلی از قبیل این که دمکراسی و نهادهای آن در هند عمیق‌تر و نهادینه‌تر گردیده و نیز با توجه

به تعدد مذاهب، زبان‌ها و اقوام و اصل صلح طلبی رهبران استقلال هند و سیستم لاییک آن همچنین با عنایت به اینکه عناصر قدرت هند قوی‌تر از پاکستان بوده است در نتیجه قدرت نهادهای دموکراتیک و سیاستمداران نظامیان را تحت کنترل درآورده و پدیده نظامی‌گری در هند ایجاد نشده است. در حالی که پاکستان در این زمینه‌ها متفاوت بوده یعنی عناصر مادی معنوی قدرت آن ضعیف‌تر و نهادهای دموکراسی آن جوان‌تر بوده که زمینه نظامی‌گری را مهیا نموده است. البته آینده نظامیان در پاکستان در صورتی که شرایط داخلی خارجی تغییر نکند، به روال گذشته خواهد بود، یعنی اگرچه بار دیگر مجبور شوند صحنه سیاست را به سیاسیون تحویل دهند اما با بروز یک بحران دیگر به راحتی به قدرت بازخواهند گشت، مگر اینکه ریشه‌های داخلی و خارجی بحران‌زا تحول یافته و نهادهای دموکراسی آن در نتیجه تحولات بلندمدت فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، اقتصادی در این کشور زمینه سلطه مجدد نظامیان بر سیاسیون را از میان ببرد که این مسئله نیاز به زمان طولانی دارد.

ب- علت جغرافیایی: از لحاظ جغرافیایی هندوها که امروز در هند حاکمیت دارند بر این اعتقادند که شبه قاره کامل هندی یعنی هند، پاکستان، بنگلادش و کشمیر از لحاظ جغرافیایی مربوط به تمدن کهن هندی است و اسلام و مسلمانان به عنوان مهاجم و مهاجر بر این سرزمین وارد شده و بر آن برای مدتی سلطه یافته‌اند. یعنی در دیداستراتژیک و بلندمدت معتقدند این شبه قاره نمی‌بایست به چند کشور تقسیم می‌شده،

بلکه باید یک دولت واحد با حاکمیت اکثریت هندو را حفظ و مسلمانان به صورت اقلیت در آن زندگی می‌کرده‌اند.

از طرف دیگر مسلمانان برعکس به دلیل حاکمیت هشت قرن سلاطین مسلمان معتقدند اصولاً اسلام شبه قاره را فرا گرفته و مسلمانان فعلی همان هندوهای ملحق شده به اسلام هستند. بنابراین شبه قاره هند حداقل قسمت‌های جدا شده آن از جمله کشمیر متعلق به مسلمانان است و ادعا و چشم‌داشت هندوها بی‌اساس است. براساس دو نگرش متعارض جغرافیایی است که همچنان مرزهای بین‌المللی میان هند و پاکستان خصوصاً در منطقه کشمیر نامشخص و تاکنون منجر به بروز سه جنگ شده و حتی دو کشور را به مسابقه تسلیحاتی و هسته‌ای سوق داده است. چنین نگرش متضاد جغرافیایی در شبه قاره، زمینه نظامی‌گری و توجه به ارتش و بهادادن به آن را برای مداخلات مستمر در سیاست پاکستان به دنبال داشته است. به عبارت دیگر مردم پاکستان برای امنیت و حفظ جغرافیای سیاسی و مرزی خود تنها وسیله مطمئن و مورد استفاده را نظامیان و ارتش قدرتمند خود می‌دانند که در صورت بروز جنگ مجددی نقش حیاتی خود را برای حفظ مرزها و موجودیت پاکستان ایفا خواهند کرد.^(۷)

ج- علل اجتماعی - سیاسی: مردم پاکستان از نژادهای آریایی، یونانی، عرب، ترک و مغولی که به این سرزمین مهاجرت کرده و عمدتاً دارای نژاد هند و اروپایی هستند تشکیل شده است. اقوام پاکستان متشکل از پنجابی، سندی، پشتون و پتانی است که در مناطقی که دارای

نوگرایان. دنیاگرایان به جدا نمودن دین از سیاست معتقدند و مایل اند پاکستان روش کشور ترکیه را دنبال نماید. یعنی دین را از امور سیاسی جدا کند. آنها معتقدند پاکستان بر اصل ملیت که یک ایده دنیاپرستانه است شکل گرفته است. در مقابل، بنیادگرایان خواهان حکومتی بر اساس خطوط قرآن و سنت هستند (یعنی حکومت اسلامی). در مقابل دو دیدگاه قبل، نوگرایان (دستگاه حکومت فعلی) قرار دارد و راهی میان خواست های دنیاگرایان و بنیادگرایان ایجاد نموده اند. به عبارت دیگر پاکستان با دستگاه های سیاسی غرب اداره ولی باید اصول اسلام را اجرا کند. قوانین اساسی سال های ۱۹۵۶، ۱۹۶۲، ۱۹۷۳ عقاید این گروه را در بر دارد.^(۱۱)

اگر به حوادث قبل از سه کودتای ۱۹۵۸، ۱۹۷۷، ۱۹۹۹ این کشور دقت کنیم، درگیری های قومی، فرقه گرایی مذهبی و اختلافات سیاسی احزاب در هر سه دوره ادله لزوم اقدام به کودتای ارتش عنوان شده است. برای مثال پرویز مشرف پس از کودتای اخیر یکی از اهداف خود را استقرار ثبات و امنیت و مقابله با گروه های اسلامی افراطی که با خشونت های اخیر خود ده ها هزار نفر را در پاکستان ترور کرده اند، عنوان کرد.^(۱۲)

د- علت اقتصادی: اقتصاد پاکستان به طور عمده کشاورزی است و اکثریت مردم آن با جمعیت حدود ۱۰۰ میلیون نفر در این بخش فعالیت می کنند. صادرات عمده این کشور محصولات کشاورزی و منسوجات است. پاکستان با فقر ذخایر معدنی و طبیعی، در زمینه

ترکیب قومی است (مانند ایالت بلوچستان، ایالت سرحد شمالی، ایالت سند و پنجاب...) گاهگاه منجر به درگیری های قومی-قبیله ای گشته و ناامنی و کشتارهای فجیع را به دنبال می آورد.^(۸) از جانب دیگر فرقه گرایی مذهبی و درگیری های میان آنها عامل دیگری است که تاریخ ۵۰ ساله پاکستان شاهد برخوردهای خونین آن بوده است. در پاکستان از ۹۲ درصد مسلمان، ۲۵ درصد شیعه و ۶۷ درصد سنی (۴۷ درصد سنی های بریلویان و ۲۰ درصد دیوبندیان، اهل حدیث و وهابیان) زندگی می کنند. بقیه مذاهب غیراسلامی است که ۳ درصد مسیحی، ۳ درصد هندو، زرتشتی، یهودی و بودائی بوده و ۲ درصد را قادیانیان تشکیل می دهند. این ترکیب مذهبی باعث بروز درگیری های مکرر خصوصاً میان شیعه و سنی و مسلمانان و هندوها شده و بارها امنیت داخلی پاکستان را با خطر روبرو کرده است.^(۹)

از جانب دیگر پاکستان پس از استقلال دارای یک حزب یعنی مسلم لیگ بود ولی به موازات گذشت زمان بر تعداد احزاب آن افزوده شد به گونه ای که امروز ده ها حزب و گروه سیاسی با گرایش های مختلف مذهبی و سیاسی داشته که هر چند گاه که جو دمکراتیک کشور باز شده جامعه پاکستان را به تشنج و درگیری اجتماعی سوق داده و زمینه بروز کودتا را مهیا کرده است. امروز سه گرایش عمده در میان احزاب اسلامی پاکستان وجود دارد که موجب یک کشاکش دائمی در داخل کشور از ۵۰ سال پیش تاکنون شده است.^(۱۰) این سه گرایش عبارت اند از: دنیاگرایان، بنیادگرایان و

و در حمایت از پرویز مشرف شعار می داده اند «مادمکراسی نمی خواهیم، ما تنها قانون، نظم و تثبیت قیمت ها را می خواهیم.»^(۱۴) ژنرال مشرف نیز در اولین مصاحبه تلویزیونی خود گفت: «پاکستان هر چه زودتر به دمکراسی برخورد گشت ولی قبل از آن مصمم است با اعضای دولت قبل و نمایندگان مجالس که از اموال دولتی چپاول کرده، از مالیات ها فرار کرده، از بانک ها وام گرفته و به صورت هدیه آن را مصرف نموده و در بازپرداخت آن اقدام نکرده اند، برخورد نماید و اصلاحات اقتصادی در رأس برنامه های وی قرار گیرد و تلاش می کند در بازپرداخت وام های خارجی فشار اقتصادی بر مردم را کم و رشد اقتصادی مطلوبی برای پاکستان ایجاد کند. او همچنین قول داد پاکستان را دارای یک سیستم مالیاتی منضبط و قانونمند کرده تا از این طریق درآمدهای قانونی دولت را افزایش و عدالت اجتماعی را پایه ریزی نماید.»^(۱۵)

۲- علل منطقه ای نظامی گری در پاکستان

علل منطقه ای نظامی گری در پاکستان را می توان در مواردی مانند تلاش پاکستان جهت منطقه ای شدن، مسئله کشمیر و جنگ افغانستان ریشه یابی نمود.

الف- تلاش پاکستان جهت قدرت منطقه ای

شدن. دولت و مردم پاکستان پس از استقلال تلاش نموده در عمل به صورت یک قدرت نظامی-اقتصادی حداقل برابر با هند بشوند. در این راستا مسابقه تسلیحاتی-اتمی از دهه ۵۰ با هند شروع شد. مسابقه ای که به تقویت ارتش و نظامیان و افزایش بودجه نظامی این کشور در

واردات و صادرات همیشه با تراز منفی تجاری روبرو است. از جانب دیگر مطابقت چندانی میان نقدینگی، رشد اقتصادی و تورم آن وجود ندارد و به همین دلیل این کشور همواره به وام ها، قروض خارجی و داخلی وابسته است. بدهی های پاکستان در سال ۱۹۹۹ (کودتای پرویز مشرف) ۳۲ میلیارد دلار رسید که بازپرداخت آن بر اقتصاد این کشور تأثیر داشته است. قطع کمک های آمریکا از سال ۱۹۹۰ و افزایش فشارها و پیش شرطها از طرف سازمان های اقتصادی وام دهنده به پاکستان از جمله صندوق بین المللی پول-بانک جهانی... موفقیت این کشور را در بازپرداخت دیون دشوارتر کرده است.

هزینه های نظامی چهل درصدی هزینه های عمومی آن را می بلعد. تلاش برای ثابت نگه داشتن بودجه نظامی در میزان فعلی با مخالفت ژنرال های قدرتمند پاکستانی مواجه شد. زیرا چنین ثباتی با توجه به تورم فعلی به مفهوم کاهش یازده درصد از بودجه نظامی بود. عدالت مالیاتی و تبعیضات مالی مشکل دیگر اقتصادی این کشور است. رشوه و تخلفات مالی موجود از دیگر مباحث می باشد. هر اصلاح مالیاتی-مالی با مخالفت ملاکین و زمین داران بزرگ که منافع سنتی آنها به خطر می افتد مواجه می شود و با شدت با آن مخالفت می شود.^(۱۳)

یکی از علل پیدایش در هر سه کودتای نظامی پاکستان در ۵۰ سال گذشته، اوج گیری مشکلات اقتصادی بوده که پس از کودتا نظامیان وعده اصلاحات در این زمینه داده اند. برای مثال پس از کودتای اخیر در شهرهای عمده پاکستان مردم به رقص و پایکوبی پرداخته

حد ۴۰ درصد تثبیت و استمرار یافته است. به دنبال تلاش هند جهت دستیابی به تکنولوژی و سلاح اتمی، پاکستان نیز برای داشتن توازن در این زمینه از دهه ۶۰ اقداماتی را با همکاری آمریکا، چین، عربستان سعودی، لیبی و عراق، تحت عنوان ایده دستیابی به «بمب اسلامی» شروع کرد. سران پاکستان مطرح می نمودند اولاً برای حفظ توازن و امنیت ملی پاکستان باید تلاش کنند، ثانیاً تمام تمدن های مسیحی، یهودی، هندو و بودائیسیم اتم دارند مگر تمدن اسلامی که پاکستان باید این نقش را برعهده بگیرد. بعد از این ایده، کمک های مالی - اورانیوم دول اسلامی فوق الذکر را جذب نمودند. تلفیق دو مسئله فوق یعنی قدرت منطقه ای برابر هند شدن و قدرت اتمی جهان اسلام گردیدن زمینه تقویت ارتش و نظامیان را (به عنوان بهترین متولیان این مسئله) در ساختار سیاسی اجتماعی پاکستان تقویت نمود. ژنرال های قدرتمند این کشور این حق را همیشه برای خود قایل بوده اند که در صورت احساس لزوم به دلیل ناامنی های داخلی و منطقه ای می توانند در سیاست دخالت و قدرت را در دست بگیرند.^(۱۶)

ب- مسئله کشمیر. بحران کشمیر که پس از جدایی پاکستان از هند لاینحل مانده یکی دیگر از علل منطقه ای نظامی گری در پاکستان می باشد. هر گاه درگیری نظامی هند و پاکستان در کشمیر شدت می گرفت زمینه دخالت بیشتر نظامیان در سیاست پاکستان فراهم می شد. در هر سه کودتای معروف این کشور یکی از عوامل توجیهی کودتاچیان مهار بحران کشمیر عنوان شده است.

ایالت کشمیر آخرین ایالتی بود که با داشتن ۸۰ درصد جمعیت مسلمان پس از استقلال و جدایی هند و پاکستان در تلاش جهت کسب استقلال و یا الحاق به یکی از دو کشور درگیر بوده که به صورت یک بحران طولانی روابط دو کشور را با افت وخیز روبرو کرده است. از سال ۱۹۴۷ نیمه ایالت کشمیر در تصرف هند و نیم دیگر به صورت کشمیر آزاد در تصرف نیروهای پاکستان باقی مانده است. هند مدعی است که کل کشمیر متعلق به هند است، اما پاکستان با استناد به قطعنامه ۱۹۴۸ شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر برگزاری انتخابات آزاد توسط مردم کشمیر برای الحاق یا استقلال مدعی است این کار باید انجام پذیرد. اختلاف نظر هند و پاکستان بر سر کشمیر تقسیم شده، مرز حایل بین این دو منطقه را به مرز آتش (زیر خاکستر) که هر چند گاه به برخورد نظامی حتی گسترده دو کشور را کشانده، تبدیل کرده است. بحران و ناامنی مستمر کشمیر باعث شده ارتش و نظامیان پاکستان با توجه به توان های کمترشان نسبت به هند همیشه جایگاه عمده در ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پاکستان داشته تا در صورت بروز درگیری در کشمیر مانع پیشروی هند گردند.^(۱۷)

به طور کلی هر سه کودتای نظامی پاکستان و مشخصاً کودتای ضیاء الحق در سال ۱۹۷۷ و پرویز مشرف در سال ۱۹۹۹ همزمان با اوج گیری بحران و درگیری نظامی پاکستان و هند در کشمیر بوده است. بنابراین می توان یکی از علل منطقه ای برای نظامی گری پاکستان را بحران کشمیر دانست. به عنوان مثال به دنبال تشدید

بحران و درگیری نظامی میان ارتش هند و شبه نظامیان پاکستان در منطقه کشمیر، نواز شریف (نخست وزیر وقت پاکستان) با کلینتون رییس جمهور آمریکا ملاقات نمود و پس از موافقت این دو، پاکستان قول داد از نیمه کشمیر هند شبه نظامیان خود را خارج خواهد کرد. این مسئله موجب نارضایتی فرماندهان ارتش پاکستان شد. برای مقابله با این نارضایتی نواز شریف تصمیم داشت رییس ستاد ارتش پاکستان یعنی ژنرال پرویز مشرف را کنار زده و ژنرال خواجه ضیاءالدین رییس اطلاعات پاکستان را جانشین او نماید. پرویز مشرف که متوجه این تصمیم شده بود پس از دو ساعت از اعلام رسمی این تعویض در بازگشت از سفر سریلانکا با هماهنگی با همدستانش اقدام به کودتای نمود. ژنرال مشرف در مصاحبه تلویزیونی خود در ۱۳ اکتبر ۱۹۹۹ نواز شریف را متهم کرد که او خواسته با تغییر در ارتش به دنبال تشدید بحران کشمیر این مسئله را سیاست زده و متزلزل نماید و شکاف در ارتش ایجاد کند. او کودتای خود را برای اقتدار، وحدت و یکپارچگی ارتش در راستای منافع مردم و دولت پاکستان توجیه نمود.^(۱۸)

ج- جنگ افغانستان. یکی دیگر از علل منطقه ای نظامی گری در پاکستان ریشه در جنگ بیست ساله افغانستان دارد. اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۸ و سرازیر شدن حدود ۴ میلیون مهاجر افغانی به پاکستان عملاً این کشور را در حمایت از مجاهدین افغانی به مهم ترین پایگاه تبدیل نمود. پاکستان در دوره اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ مستقیماً احساس

خطر می کرد که ممکن است حرکت خزنده کمونیسم پاکستان را نیز در نوردد، به همین دلیل دولت و ارتش پاکستان با دریافت کمک های مالی اقتصادی غرب و جهان اسلام (دول عربی) به آموزش، سازماندهی و حمایت از مجاهدین افغانی برای جهاد علیه اشغالگران شوروی عملاً وارد میدان کارزار شد. پس از عقب نشینی ارتش سرخ از افغانستان در سال ۱۹۸۷، به دلیل اهداف سیاسی، اقتصادی و نظامی که در نظام آینده افغانستان تعقیب می نمود تلاش کرد حضور غیر مستقیم خود را در این کشور ادامه دهد.

پس از حاکمیت کوتاه مدت دولت مجاهدین به رهبری برهان الدین ربانی به دلیل نزدیکی آن به ایران و هند... دو رقیب منطقه ای خود در افغانستان ابتدا به حمایت از حکمتیار برای ساقط کردن دولت ربانی اقدام کرد، ولی با عدم موفقیت در این زمینه اقدام به خلق جنبش طالبان نمود. این جنبش با حمایت های مستقیم پاکستان با هماهنگی آمریکا و عربستان سعودی و قطر زمینه سلطه نظامی آنها را بر افغانستان مهیا نمود. اصولاً پاکستان در تلاش است از دولت افغانستان به عنوان یک متحد منطقه ای مطمئن برای مقابله با تهدیدات هند و مسیر امن جهت دستیابی به بازار آسیای مرکزی و انتقال خطوط نفت و گاز آن استفاده نماید. پاکستان با حمایت از یک دولت بنیادگرای اسلامی که به اهداف فراملی توجه نماید تا منافع ملی، از خطر تجزیه خاک خود تحت عنوان پشتونستان که نیمی از آن در پاکستان و بقیه در افغانستان است جلوگیری می نماید (پشتون ها به دنبال قرارداد دیورند در سال ۱۳۵۴ با فشار انگلیس میان

کشور به امضا رسید و پاکستان با عضویت در پیمان‌های سنتو و سیتو به عنوان متحد غرب (آمریکا) برای مهار حرکت خزننده شوروی سابق ایفای نقش نمود. تحویل جنگ افزارهای مختلف و کمک‌های مالی-تسلیحاتی آمریکا به پاکستان این کشور را به یک پایگاه نظامی غرب در شبه قاره، اقیانوس هند و خلیج فارس تبدیل نمود. حتی در مسابقه تسلیحاتی - هسته‌ای پاکستان در برابر هند نقش کلیدی را ایالات متحده آمریکا در کمک به پاکستان ایفا نمود.^(۲۰) با اشغال افغانستان توسط شوروی حمایت همه جانبه غرب از پاکستان و پایگاه‌های مجاهدین افغانی در خاک این کشور شروع شد. هواپیماها، هلی کوپترها و ناوهای جنگی مدرن از طرف آمریکا تحویل پاکستان گردید. پایگاه‌های نظامی آمریکا در پاکستان و کمک‌های مشترک آموزشی، تسلیحاتی غرب به ارتش این کشور برتری و قدرت ارتش را برای ۵ دهه جنگ سرد در ساختار سیاسی-اجتماعی-اقتصادی این کشور از جایگاه برجسته‌ای برخوردار کرد.^(۲۱) این مسئله به گونه‌ای شد که ارتش نقش کلیدی در مواقع حساس ایفا نموده و بارها به صورت کودتا در سیاست مستقیماً دخالت نموده است. با اتمام جنگ سرد استمرار تعقیب سیاست‌های نظامی-امنیتی غرب توسط ارتش و افسران پاکستان در حمایت آنها از جنبش طالبان و حاکمیت آنها بر ۹۰ درصد خاک افغانستان تداوم این همکاری و وحدت رویه در منطقه می‌باشد.

ب- نقش شوروی سابق در حاکمیت نظامی - اتمی از هند و عکس‌العمل نظامی‌گری پاکستان به این حرکت. به دنبال استقلال هند

پاکستان و افغانستان تقسیم شده‌اند). مسئله‌ای که با حاکمیت یک دولت ملی‌گرا در افغانستان می‌تواند تهدیدی علیه تمامیت ارضی پاکستان ایجاد نماید.^(۱۹)

اصولاً جنگ بیست ساله در افغانستان که ارتش پاکستان و سازمان امنیتی آن را مستقیم درگیر کرده زمینه تقویت ارتش و نظامیان پاکستان را بیش از پیش مهیا کرده و نظامی‌گری و دخالت قدرتمند نظامیان را حداقل در سه ده اخیر در ساختار سیاسی پاکستان آشکار نماید.

۳- علل بین‌المللی نظامی‌گری در پاکستان

علل بین‌المللی نظامی‌گری در پاکستان را می‌توان به نقش قدرت‌های بزرگ از جمله ایالات متحده آمریکا، شوروی سابق و چین کمونیست در تقویت ارتش و نظامیان این کشور و سوق دادن آنها در ساختار سیاسی عنوان نمود.

الف- نقش آمریکا در تقویت نظامی‌گری

پاکستان. هم زمان با استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷ نظام دوقطبی در جهان حاکم شد. پاکستان از ترس سلطه هند بر خاک خود و بروز جنگ‌های مرزی و درگیری هندوان و مسلمانان، جهت دستیابی به یک توان دفاعی امنیتی مطمئن متمایل به ایالات متحده آمریکا شد. از طرف دیگر ایالات متحده آمریکا نیز برای مقابله با نفوذ کمونیسم شوروی و چین در آسیا، پاکستان را به عنوان یک متحد و در نهایت پایگاه دفاعی امنیتی خوب پذیرفت و دو کشور به گسترش روابط نظامی-دفاعی امنیتی اقدام نمودند. به تدریج ارتش پاکستان کاملاً یک ارتش متکی به آمریکا شد. قراردادهای دو جانبه امنیتی-دفاعی از دهه ۵۰ به بعد بین دو

با داشتن اختلافات مرزی با هند و جنگ‌های متعدد با این کشور از دهه ۶۰ به تدریج به پاکستان نزدیک شد. پاکستان برای تقویت توان دفاعی خود خصوصاً در زمینه دستیابی به توان و سلاح هسته‌ای قرارداد همکاری با چین را امضا نمود. چین و پاکستان با همکاری نظامی - هسته‌ای خود به صورت هم پیمان برای مقابله با دشمن مشترک منطقه‌ای خود یعنی هند حرکت نموده‌اند. این دو کشور به صورت دو متحد منطقه‌ای تلاش نموده تهدیدات نظامی - هسته‌ای هند را خنثی نمایند. در این راستا پاکستان از دهه ۵۰ خریدهای متعدد تسلیحاتی از چین داشته است.^(۲۴) کمک‌های مختلف نظامی - هسته‌ای - فنی چین به پاکستان یکی دیگر از عوامل بین‌المللی بوده که به تقویت ارتش پاکستان و جایگاه نظامیان در ساختار سیاسی این کشور کمک نموده است و به تبع زمینه نظامی‌گری و داشتن انگیزه دخالت در سیاست را برای ژنرال‌های پاکستان در دهه گذشته مهیا کرده است.

نتیجه‌گیری

نظامی‌گری در پاکستان را می‌توان از لحاظ نظری با فرضیه‌های چهارگانه شرقی‌گری، نهضت‌گرا، جامعه‌شناسانه و مارکسیسم توجیه نمود. از بعد نظری نیز نظامی‌گری پاکستان با نظریه «دیکتاتوری توسعه» قابل تبیین می‌باشد. از لحاظ عملی نیز این پدیده با توجه به مجموعه علل در سه سطح:

- ۱- داخلی یعنی تاریخی، جغرافیایی و سیاسی، اجتماعی و اقتصادی
- ۲- منطقه‌ای یعنی قدرت منطقه‌ای شدن

از سلطه انگلیس در سال ۱۹۴۷ اهداف مشترک سیاست خارجی هند و شوروی سابق در زمینه مبارزه با استعمار و استثمار آن دو را به یکدیگر نزدیک نمود. مقابله با نفوذ آمریکا (غرب) و پس از آن چین برای سلطه بر شبه قاره هند مسئله دیگری بود که همکاری نظامی - امنیتی را میان این دو کشور مهیا نمود. از دهه ۵۰ میلادی به بعد با نزدیکی دو کشور به یکدیگر زمینه همکاری‌های اقتصادی، فنی و نظامی پیریزی شد. به تدریج ارتش هند اقدام به خرید تجهیزات نظامی (زمینی - هوایی - دریایی) ساخت شوروی نمود و برای مقابله با تهدید اتمی چین و درگیری مرزی با این کشور هند بیش از پیش به سوی شوروی سوق داده شد به گونه‌ای که قرارداد همکاری هسته‌ای میان دو کشور در دهه ۱۹۶۰ امضا شد^(۲۵). حرکتی که تا پایان جنگ سرد و حتی دهه اخیر در نظم نوین جهانی همچنان استمرار یافته است^(۲۶).

حمایت‌های مستمر نظامی - دفاعی شوروی سابق از هند بر ترس و وحشت پاکستان در بی‌دفاعی ماندن در برابر حملات نظامی هند به خاک خود افزود به گونه‌ای که همزمان حرکت هند در دهه ۵۰ برای امضا قراردادهای همکاری اقتصادی، فنی و نظامی با شوروی پاکستان انگیزه جدی‌تر برای نزدیک شدن به آمریکا به دست آورد و به دنبال آن نفوذ گسترده آمریکا در ارتش پاکستان و تقویت و تجهیز آن به انواع سلاح‌ها برای توازن منطقه‌ای در برابر هند و جلوگیری از نفوذ چین و شوروی در منطقه، نظامیان و نقش آنها را در پاکستان افزایش داد.

ج- نقش چین در نظامی‌گری پاکستان. چین

1962), pp. 70-80.

- ۵- ازغندی، پیشین، صص ۸۵-۸۱.
 ۶- وزارت بازرگانی، پاکستان (بررسی مسائل کشورها)، (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۶۴)، صص ۲۴-۲۰.
 ۷- وزارت امور خارجه، پاکستان: مباحث کشورها و سازمان‌های بین‌المللی، (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶)، صص ۱۸۳-۱۸۱.

8- **Time**, (October 25, 1999), p. 45.

9- **The Economist**, (October 16, 1999), p.71.

- ۱۰- روبرت، لانک، سرزمین و مردم پاکستان، ترجمه داوود حاتمی، (تهران: نشر علمی فرهنگی، ۱۳۷۲)، صص ۱۲۰-۱۱۱ و صص ۲۳۶-۲۳۷.

- ۱۱- قدرت، احمدیان، کشمکش هسته‌ای هند و پاکستان، **مجله سیاست دفاعی**، ش. ۲۲، (بهار ۱۳۷۷)، صص ۱۹-۱۷.

12- **Time**, **Ibid.**, p. 45.

- ۱۳- وزارت امور خارجه ایران، پیشین، ص ۵۳.

14- **Time**, **Ibid.**, 1999, pp. 44-45.

15- **The Economist**, (October, 23, 1999), pp. 82-83.

- ۱۶- محمد، رئیس‌زاده، «بررسی قابلیت‌ها و محدودیت‌های فن‌آوری هسته‌ای کشور پاکستان»، **مجله سیاست دفاعی**، ش. ۲۳-۲۴، (تابستان و پاییز ۱۳۷۷)، صص ۸۷-۸۵ و ص ۱۰۵.

- ۱۷- سجاد، رضوی، «بحران کشمیر»، چاپ اول، (تهران: کیهان، ۱۳۶۷)، صص ۱۵-۱۰.

18- **The Economist**, **Ibid.**, p.83 and,

Newsweek, (November 1, 1999), p. 49.

- ۱۹- عبدالقیوم، سجادی، «طالبان، ایران و پاکستان: مطالعه سیاست خارجی ایران، پاکستان و عربستان درباره افغانستان از سقوط مزار تانگون»، **مجله علوم سیاسی**، ش. دوم، سال اول، (پاییز ۱۳۷۷)، صص ۲۶۰-۲۵۰.

20- John Deutch "The New Nuclear Threat", **Foreign Affairs**, (Fall 1992), pp. 125-132.

- ۲۱- وزارت بازرگانی، پیشین، صص ۶۱-۵۳.

22- Scott Sagan D., "Why States Build Nuclear Weapons?" **International Security**, Vol.3, (Winter 1996-97), pp. 57-59.

23- Praval, K.C., **Indian Army After Independence**, (New Delhi: 1987), pp. 590-595.

- ۲۴- ابومحمد عسگرخانی، «تحلیلی بر بحران هسته‌ای هند و پاکستان و تأثیرات آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران»، **مجله سیاست دفاعی**، ش. ۲۲، (بهار ۱۳۷۷)، صص ۱۵۰-۱۴۹.

پاکستان، مسئله کشمیر و جنگ افغانستان
 ۳- بین‌المللی یعنی دخالت آمریکا، شوروی سابق و چین کمونیست

در تشدید این پدیده قابل بررسی است. مجموعه عوامل نظری و عملی دست به دست یکدیگر داده و جامعه پاکستان (دولت-ملت) را مستعد نموده یا نظامیان در مواقع مختلف با مستمسک قرار دادن این علل به راحتی اقدام به کودتا نموده و با حداقل مقاومت مردمی و سیاستمداران برای سالیان متمادی با استقرار حکومت متمرکز سرکوبگر و حذف نهادهای دمکراسی قدرت را در اختیار بگیرند. اما علت‌العلل این پدیده ریشه در اختلافات عمیق ایدئولوژیک هندوئیسم و اسلام دارد که طرفداران این دو دین به صورت نفی‌کننده یکدیگر درآمده‌اند. زیرا این دو دین دو منشأ جداگانه دارد، اسلام منشأ آسمانی و حدانی ابراهیمی و هندوئیسم منشأ زمینی بت پرستی و شرک (از دید مسلمانان) داشته که منجر به ستیز و طرد یکدیگر شده‌اند. تجلی عملی این تضاد تاکنون در داخل هند و از آن مهم‌تر در بحران کشمیر استمرار یافته که نظامی‌گری پاکستان عکس‌العمل به این مسئله بوده است.

پانوشته‌ها

- ۱- علی‌رضا، ازغندی، «ارتش و سیاست»، چاپ دوم، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۴)، صص ۱۲-۱۱.

2- Jean Paul Charnay, **L'Islam et La Guerre**, ed. Fayard, (Paris: 1984), pp. 281-284.

3- L.M. Salamon, **Comparative History and the Theory of Modernization in World Politics**, (London: 1971), pp. 80-100.

4- Johanson JJ, **The Role of the Military in Underdeveloped Countries**, (New York: